

اسلام گرايي
سومين جنبش مقاومت راديڪال

اسلام گرايی
سومین جنبش مقاومت رادیکال

ارنست نولته

ترجمه مهدی تدینی

تقدیم به
محمدعلی جعفریه
برای مهربانی اش

مترجم

فهرست

- یادداشت مترجم ۱۱
- درآمد ۲۳
۱. نخستین جنبش‌های مقاومت رادیکال ۴۳
۱. ویژگی‌های محافظه‌کارانه مارکسیسم ۴۳
۲. انقلاب بی‌قاعده مارکسیسم-لنینیسم ۵۲
۳. ضدانقلاب یا انقلاب؟ ناسیونال‌سوسیالیسم آدولف هیتلر ۶۲
۲. غرب به مثابه چالشی زودهنگام برای اسلام ۷۳
۱. دردسرها و دوگانگی‌های «جبران عقب‌ماندگی» در جهان اسلام در قرن نوزدهم ۷۳
۲. درگیری‌های نظری زودهنگام سر «پیشرفت» و «هویت» ۹۲
۳. کشورهای اسلامی در زمان پیش از جنگ جهانی اول ۱۰۰
۳. شکست بزرگ امپراتوری عثمانی و موفقیت‌های کوچک اسلام عربی در جنگ جهانی اول ۱۰۷
۱. امپراتوری عثمانی از آغاز جنگ تا جمهوری کمالیستی ۱۰۷
۲. نابودی اقلیت ارمنی در امپراتوری عثمانی ۱۱۳

۳. سرآغازهای صهیونیسم ۱۲۰
۴. بیانیه بالفور ۱۳۶
۵. عربستان در مسیر استقلال و ملیت؟ ۱۴۵
۶. قیام عربی و «لورنس عربستان» ۱۵۲
۷. خیانت غرب به اعراب؟ ۱۵۷
۴. دوران میانی دو جنگ، جنگ جهانی دوم و چالش صهیونیسم برای اسلام ۱۶۷
۱. اسلام، از پایان جنگ جهانی اول تا پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۲۳-۱۹۴۸) ۱۶۷
۲. جدال کشورهای عربی-اسلامی برای استقلال ۱۷۴
۳. متحدان و همدلان هیتلر در قلمرو اسلام ۱۸۱
۴. اسکان صهیونیستی فلسطین، مقاومت عربی و اعلام موجودیت اسرائیل ۱۹۱
۵. اسرائیل به مثابه رگه‌ای از «مدرنیته» در حوزه پهناور اسلام ۲۰۵
۱. خاورمیانه و اسلام از تأسیس اسرائیل تا «جنگ شش‌روزه» ۱۹۶۷ ۲۰۵
۲. سوسیالیسم عربی جمال عبدالناصر ۲۲۰
۳. ناسیونال-سوسیالیسم حزب بعث در سوریه و عراق ۲۲۷
۴. سرآغازهای اسلام‌گرایی ۲۳۵
۶. انقلاب اسلامی در ایران و قتل «فرعون» مصر ۲۵۳
۱. گرایش‌های سکولار و اسلامی تا انقلاب در ایران ۲۵۳
۲. انقلاب اسلام‌گرایانه آیت‌الله خمینی در ایران ۲۷۳
۳. اسلام‌گرایی و ایالات متحد آمریکا در نبردی مشترک علیه کمونیسم در افغانستان ۲۸۵
۴. پیمان صلح انور سادات با اسرائیل، سازمان‌های اسلام‌گرای جدید و ترور «فرعون» ۲۹۰
۷. اسلام‌گرایی به عنوان قدرت ستیزه‌جوی دفاعی در منازعه جدید جهانی ۲۹۹
۱. تبدیل اسلام‌گرایی به قدرتی جهانی؟ ۲۹۹
۲. ایدئولوژی اسامه بن لادن ۳۱۶

- ۳۲۲..... ۳. خوداتقادی عربی در پایان قرن بیستم
- ۳۲۸..... ۴. اسرائیل: کشوری حتی در درون مورد مناقشه
- ۳۴۷..... ملاحظه پایانی مقایسه سه جنبش مقاومت رادیکال
- ۳۸۷..... گریز
- ۴۰۱..... پسگفتار
- ۴۰۵..... یادداشت‌ها
- ۴۴۷..... نمایه

یادداشت مترجم

ساده‌ترین و شاید درست‌ترین توصیف در باره کتاب *اسلام‌گرایی: سومین جنبش مقاومت رادیکال*^۱ این است که بگویم این کتاب انگار بیش‌تر برای مخاطب ایرانی – یا مخاطب خاورمیانه‌ای، عرب یا مسلمان – نوشته شده است تا مخاطب آلمانی و اروپایی. موضوع این کتاب نامنتظره نولته برخلاف سایر آثار پرشمار او، دیگر نه خرده‌بورژوازی فاشیسم‌زده است و نه کارگران کمونیسم‌دوست کشورهای اروپایی، بلکه مسئله سرنوشت انسان مسلمان خاورمیانه‌نشین است؛ مسلمان مصری و الجزایری، پاکستانی و افغان، ایرانی و عراقی، ترک و عرب و هر کسی که با شنیدن صدای اذان از گلدسته مسجدی بی‌درنگ برمی‌خیزد، وضو می‌گیرد و رو به قبله مسلمانان به نماز می‌ایستد. پروفیسور نولته‌ای که همه عمر از مارکسیسم و فاشیسم و ناسیونال‌سوسیالیسم نوشته بود، از انقلاب صنعتی و واکنش‌های چپ و راست به آن، از شارل موراس فرانسوی و جنبش آکسیون فرانسز، لنین و یونیفورم‌پوشان میلیتاریست اروپا، از نزاع ایدئولوژی‌ها، نبرد گلا دیاتورها، فاشیست و بولشویک، از یهودی‌ستیزی و ماجرای درفوس، از جنگ سرد و گرم ایدئولوگ‌ها سخن گفته بود، اینک به سید قطب و دکتر علی شریعتی، عبدالله عزام و اسامه بن لادن، حسن البنا و المودودی روی آورده است. اکنون می‌خواهد ابوذریعتی را بشناسد و از میراثداران سیدجمال‌الدین افغانی/اسدآبادی یاد کند. از جنبش اخوان المسلمین مصر و

1. *Die dritte radikale Widerstandsbewegung. Der Islamismus.* Landt, Berlin 2009.

«نهضت آزادی» ایران پرسوجو می‌کند، در پی مفهوم شیعی «کلُّ یومٍ عاشورا و کلُّ ارضٍ کربلا» به صدر اسلام می‌رود و آن‌گاه می‌پرسد یزید و حسین (ع) زمانه کیست. از دیگر سو به سراغ آل سعود و جنبش اسلام‌گرای وهابیت می‌رود و در سر دیگر این طیف، غرب‌گرایان مسلمان در دولت عثمانی را پیدا می‌کند — کسانی چون نامق کمال، ابراهیم شناسی و ضیا پاشا — و در نهایت، جدال میان ناسیونالیسم نوظهور آتاتورک و خلیفه‌گرایی منسوخ‌شده سلاطین عثمانی، نزاع میان ناسیونال‌سوسیالیسم بعثی یا سوسیالیسم عربی ناصر و اسلام‌گرایی اخوان المسلمین را شرح می‌دهد؛ نزاعی که نسخهٔ ایرانی آن با رهبری آیت‌الله خمینی به انقلابی اسلامی انجامید.

برای من که تاکنون چندین کتاب به قلم نوشته و در بارهٔ او ترجمه کرده‌ام و کوشیده‌ام فارسی‌زبانان را با اندیشه‌های این متفکر آلمانی آشنا کنم، سرتاسر کتاب *اسلام‌گرایی* غافلگیری دلچسپی است، زیرا این بار خودم و خودمان را در کتاب نوشته می‌یابم. اگر در کتاب‌های دیگر او مردمان اروپا و دنیای مدرن بازیگران تاریخ و مادهٔ تحلیل‌های او بودند، اینک ما مییم که موضوع مفهوم‌پردازی‌های تاریخ‌اندیشانهٔ او شده‌ایم. به شگفت می‌آیم وقتی می‌بینم نوشته، این متفکر، تاریخ‌نگار و فیلسوف آلمانی — که البته همواره ترجیح می‌داد عنوان «تاریخ‌اندیش» بر خود نهد — برای شناخت ما چقدر مجدانه کوشیده است و چه تیزبین است وقتی از رزمندگان ایرانی بازگشته از جبهه‌های جنگ ایران و عراق یاد می‌کند که پس از رحلت پیشوایشان، امام خمینی، کنار ضریح او اشک می‌ریختند و از زنده بودن خود شرمسار بودند، و بدین‌سان به خوانندهٔ اروپایی یادآوری می‌کند برای فهم آنچه در ایران رخ داده است و رخ می‌دهد، درک این عاطفهٔ شیعیانه مهم است؛ چیزی که به ندرت به چشم تاریخ‌نگاران دیگر می‌آید. تلاشی که نوشته برای فهم اندیشه‌های علی شریعتی کرده، تحسین‌برانگیز است. نگاه منصفانهٔ او را در جای‌جای کتاب می‌توان یافت، از جمله آن‌جا که از ورود نیروهای شوروی و بریتانیا به ایران در جریان جنگ جهانی دوم به صراحت با عنوان «حمله» یاد می‌کند، یا وقتی می‌گوید اگر بخواهیم در قرن بیستم «یک حمله» نام ببریم، آن حملهٔ صدام به ایران است. آری، همه چیز این کتاب برای ما مهم و غافلگیرکننده است؛ چه آن‌جا که از ناصرالدین‌شاه می‌گوید، از پهلوی‌ها می‌نویسد و

از مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق نیز غافل نمی‌شود، و چه آن‌جا که می‌کوشد انقلاب ایران را بفهمد و آمادگی ایرانی‌ها برای جانفشانی را در تصویر نمادین حوضی وسط شهر تهران شرح می‌دهد که آبنمای آن فواره‌ای به رنگ خون است.

نولته در این کتاب دویست سال تاریخ سرزمین‌های اسلامی را در کلیات مرور کرده است تا جریان‌شناسی کند و در این مسیر کوشیده به مهم‌ترین جریان‌ها، جنبش‌ها، اشخاص، رهبران، حوادث، جنگ‌ها و انقلاب‌ها اشاره کند. یک پای ثابت همهٔ مباحث او نیز تأسیس کشوری یهودی در خاورمیانه است که به گمان او مبدأ بسیاری از درگیری‌هاست. کشاکش میان اسلام و اسلام‌گرایی و یهودیان و صهیونیسم ترجیح‌بند مباحث اوست و منزل به منزل به این مسئلهٔ اساسی در ظهور و بروز اسلام‌گرایی رجوع می‌کند. فهرست موضوعات و شخصیت‌هایی که نولته در این اثر مرور می‌کند، به درازای صفحات کتاب است: از حملهٔ ناپلئون به مصر و شام در آغاز قرن نوزدهم تا حاکمیت محمد علی پاشا و پسرش ابراهیم پاشا و تلاش آن‌ها و خدیوهای بعدی مصر برای اروپایی کردن این سرزمین آفریقایی؛ از کشاکش سلاطین عثمانی با اروپاییان تا ظهور اصلاحات مدرن با عنوان تنظیمات در نظام بوروکراتیک عثمانی و بعد پیدایش عثمانیان جوان و ترکان جوان و درگیری خونبار و نسل‌کشانهٔ آن‌ها با ارمنه؛ از تلاش آل سعود برای فتح حجاز با کمک بادیه‌نشینان وهایی تا تکاپوی دودمان هاشمی برای ایجاد دولت-ملتی عربی که در نهایت به رغم همهٔ همکاری‌های لورنس عربستان به دو پادشاهی محقر در عراق و اردن انجامید؛ از فروپاشی امپراتوری عثمانی (این پیرمرد بیمار بسفر) و نجات پس‌ماندهٔ این امپراتوری با زور اسلحهٔ مصطفی کمال پاشا (این سلطان رئیس‌جمهورنمای سکولار) تا حذف مظاهر دینی از کوی و برزن، اداره و خیابان، فرهنگ و رسانه در ترکیهٔ لائیک. هیچ حادثهٔ مهمی از نگاه او دور نمانده است: چه آن‌جا که انقلاب افغانستان، برقرار جمهوری و سپس استیلای کمونیست‌ها در کابل و ورود نیروهای شوروی به این کشور را یکی دیگر از مبدأها برای واکاوی اسلام‌گرایی برمی‌شمرد، وقتی عبدالله عزام فلسطینی کشور به کشور، حتی در آمریکا، برای مجاهدین افغان کمک جمع می‌کند و در این میان، یک جوان متمول و آرمان‌گرای سعودی، به نام اسامه بن لادن را به افغانستان می‌کشاند؛ و

چه آن‌جا که همهٔ مردان مهم خاورمیانه و جهان اسلام و عرب یک به یک در صفحاتی از کتاب پدیدار می‌شوند، نقشی ایفا می‌کنند و رشتهٔ سرنوشت را به دست نفر بعد می‌سپزند: مهدی سودانی و سرهنگ عُرابی مصری، لرد کرومر بریتانیایی و ملک فاروق، سعد زغلول و سید قطب، جمال عبدالناصر و انور سادات، خالد اسلامبولی و حسن البنا... یهودیان صهیونیست مهاجر که از جای‌جای اروپا، به ویژه اروپای شرقی و روسیه، روانهٔ فلسطین می‌شدند: ژابوتینسکی، مناخیم بگین، بن گوریون، حییم وایزمن و بسیاری دیگر تا برسد به شارون و جوان صهیونیست متعصبی که به روی اسحاق رابین اسلحه کشید... و در مقابل، چند نسل مبارزان فلسطینی از امین الحسینی، مفتی اعظم بیت‌المقدس، تا کسانی چون جورج حبش و یاسر عرفات که میان چند ایدهٔ متفاوت «امت بزرگ اسلامی»، «ملت بزرگ عرب» و «ملت فلسطین» سرگردان بودند و برای بازپس‌گیری خانهٔ خود به هر آب‌و‌آشی می‌زدند.

محمد مصدق ایرانی، محمدعلی جناح پاکستانی، گاندی و نهرو و سُهباش چندرا بوس هندی و رشید علی الکیلانی عراقی هر یک در صفحاتی از کتاب با قدرت استعماری بریتانیا درگیرند و در هر گوشه‌ای از این سرزمین بزرگ اسلامی متفکری سکولار یا اسلام‌گرا، ملی‌گرا یا امت‌گرا راه‌حل‌هایی را برای رهایی از استعمار، کسب استقلال و جبران عقب‌ماندگی مطرح می‌کند، در حالی که گاه نزاع میان این دو جریان متفاوت، راه‌ها و نمایندگانشان، از نزاع میان این کشورها با قدرت‌های استعمارگر شدیدتر و بی‌رحمانه‌تر می‌شود؛ مانند آن‌جا که خالد اسلامبولی انور سادات را به رگبار می‌بندد و فریاد می‌زند: «فرعون را کشتم». معضل دیگر این ملت‌های عقب‌مانده، مستعمره یا نیمه‌مستعمره این است که در نزاع ابرقدرت‌ها چگونه گلیم خود را با کم‌ترین هزینه از آب بیرون کشند. در همین کشاکشِ بازیگران بزرگ است که در یک سو بولشویسم در فکر بلعیدن همسایگان غربی و جنوبی روسیه است، بریتانیا و فرانسه در فکر پایگاه‌های نظامی و اقتصادی و مستعمره‌سازی هر چه بیش‌تر در گوشه‌گوشهٔ قلمرو اسلامی‌اند و قدرت نوظهور ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان نیز در پی جبران عقب‌ماندگی خود از فرانسه و بریتانیا و روسیه در برداشتن سهم خود از جهان است. این جاست که هیتلر به منزلهٔ گزینهٔ

جدیدی در دنیای اسلام مطرح می‌شود و بسیاری به او دل می‌بندند، غافل از این‌که حتی جنگ نمی‌تواند باعث شود او به راستی و از ته دل به کمک ملت‌های عقب‌مانده و همپیمانی با آن‌ها دل ببندد.

اما هدف نولته از این مرور پردامنه و گسترده چیست؟ چه ربط و پیوندی میان این همه شخصیت و جریان وجود دارد؟ نولته نظریه‌مطرح‌شده در کتاب را در مختصرترین صورت‌بندی ممکن بر عنوان کتاب نهاده است: او اسلام‌گرایی را «سومین جنبش مقاومت رادیکال» توصیف کرده است. دو جنبش دیگر کدامند؟ وجه پیونددهنده آن‌ها به یکدیگر چیست؟ آنچه این کتاب را از همه کتاب‌های دیگر در باره اسلام‌گرایی سیاسی متمایز می‌کند، همین است که اسلام‌گرایی در بافت تاریخ عصر جدید و در کنار جنبش‌های بزرگ دیگر رأس سومی را تشکیل می‌دهد که اهمیتی جهانی و تاریخی دارد. نولته مارکسیسم انقلابی (کمونیسم یا مارکسیسم-لنینیسم) و رادیکال‌ترین و تندخوترین نسخه فاشیسم، یعنی ناسیونال‌سوسیالیسم آلمان را در زمره جنبش‌های مقاومت پیشین نام می‌برد. آن‌ها در جای خود کوشیدند در برابر «چیزی» مقاومت کنند که پیدا کردن نامی برای آن قدری دشوار است. نمی‌توان به سادگی گفت آن چیز مدرنیته، دموکراسی یا لیبرالیسم بوده است. اما هر چه هست این سه جنبش، از خاستگاه‌های متفاوت، در برهه‌های تاریخی متفاوت، با اندیشه‌های متفاوت و با اهداف و روش‌های متفاوت و چه بسا متضاد در برابر دشمن مشترکی مقاومت می‌کردند. نولته در فصل پایانی کتاب می‌کوشد در این باره تعاریف دقیق‌تری ارائه دهد.

اما اصلاً مگر نولته اسلام‌شناس است که اجازه داشته باشد در باره اسلام‌گرایی نظریه‌پردازی کند؟ در پاسخ باید گفت گستره و ماهیت این پرسش و اساساً این نوع پرسش‌گذاری که نولته در این کتاب در پیش گرفته به گونه‌ای است که اتفاقاً یک اسلام‌شناس نمی‌تواند به آن پاسخ دهد. اسلام‌شناس شاید بتواند اسلام‌گرایی مدرن را بشناسد و ریشه‌های اسلامی‌اش را واکاوی کند، اما برای پاسخ به پرسش‌گذاری این کتاب به همان میزان هم باید ایدئولوژی‌های قرن بیستمی را بشناسد و از نزاع‌های نظری و عملی بزرگ جهان در قرن بیستم و جنبش‌های سیاسی فاتح اروپا باخبر باشد. نولته این ویژگی عالمانه را

در طول نیم‌قرن کار نظری برای خود اندوخته است و حال می‌ماند این‌که تاریخ سیاسی و اجتماعی کشورها و سرزمین‌های اسلامی و جریان‌ها و جنبش‌های آن‌ها را بشناسد تا بتواند به اسلام‌گرایی در بافتی سده‌ای و جهانی بنگرد. کتاب پیش رو در واقع نتیجه تلاش او برای انجام همین تکلیف است. او با کوله‌باری سنگین از کار نظری در باره جنبش‌ها و رژیم‌های ایدئولوژیک اروپایی روی به این موضوع آورده است و اگر هم به فرض در انجام وظیفه نهایی، همانا شناخت دقیق مبانی و خاستگاه‌های اسلام‌گرایی دچار نقایصی باشد، آن پشتوانه سترگ نظری و تاریخ‌اندیشانه به او اجازه می‌دهد با شامه‌ای تیز به این صورت مسئله جدید بپردازد و مانند پزشکی مجرب که در طول زندگی کاری‌اش هزاران بیمار دیده است، در نگاه نخست از رنگ رخسار و معاینه‌ای ابتدایی مرض را تشخیص دهد.

اما گذشته از این‌که نولته در تبیین و اثبات این نظریه خود موفق بوده است یا نه، این کتاب او فواید پرشماری برای خوانندگانش به ارمغان می‌آورد. حتی اگر فرضیه اصلی کتاب را به کل فراموش کنیم یا نپذیریم و به جای پذیرش دیدگاه کلی آن صرفاً به جزئیات آن بپردازیم، سرنخ‌های ارزشمند فراوانی را برای مطالعات تطبیقی می‌توان در کتاب یافت. به گمانم اصلاً مبالغه‌آمیز نیست اگر بگوییم این کتاب نگرش‌های تاریخی هر خواننده‌ای را دستکاری یا متحول می‌کند. این کتاب به ویژه در مورد خوانندگان ایرانی آن چارچوب‌های تنگ ملی را که بر فهم تاریخی ما حکمفرماست، در هم می‌شکند و به ما می‌آموزد تاریخ عصر جدید ایران را در چارچوب‌هایی بزرگ‌تر بخوانیم و بفهمیم و بدون مطالعات تطبیقی میان ایران و کشورهای همسرشت، همسرنوشت و همخانواده‌اش، مانند مصر، ترکیه، افغانستان، سرزمین‌های عربی و دیگر همچنین همسایگان دور و نزدیکش، در باره رخدادهای سیاسی داخل ایران در عصر جدید داوری نکنیم. این عادت ما به این‌که تاریخ ملی را بر اساس رخدادهای صرفاً ملی بفهمیم، چیزی چون «سندروم داون» — اگر بخواهم از به‌کارگیری تعبیر شاید ناخوشایند «مونگولیسیم» خودداری کنم — در «فهم» تاریخی ما یا به عبارتی در «تاریخ‌اندیشی» ما ایجاد کرده است. ما علاوه بر تمرکز بر رخدادهای و جریان‌های ملی، باید در چارچوب‌هایی فراملی، یعنی در گستره‌های جغرافیای سیاسی و فرهنگی بزرگ‌تر نیز به تاریخمان بنگریم؛ مگر آن‌که ایران را جزیره‌ای

تک افتاده در اقیانوس آرام گمان کنیم که هیچ نوع پیوند و همسرستی با هیچ مردم و ملت دیگری ندارد. کتاب *اسلام‌گرایی* نولته با انبوهی از سرخ‌های مطالعات تطبیقی این چشم‌انداز فراملی را به روی ما می‌گشاید و راهی نشان می‌دهد تا از آن دایرهٔ فهم تاریخی تنگ و ایران‌مدارانه‌ای که رایج است خارج شویم و به خود در آینهٔ جغرافیایی فرهنگی بنگریم.

اما واپسین مسئله‌ای که در این یادداشت لازم است به آن بپردازم، خود ارنست نولته، جایگاه و کارنامهٔ علمی اوست. واقعیت این است که افتخار داشتیم به عنوان نخستین ایرانی آثار پروفیسور نولته را از طریق ترجمه به فارسی‌زبان‌ها معرفی کنیم. وقتی سال‌ها پیش در جریان مطالعاتم در بارهٔ فاشیسم با او آشنا شدم و فرصت یافتیم با آثار بزرگ، چشمگیر و ستایش‌برانگیز او به عنوان تاریخ‌نگار، نظریه‌پرداز و فیلسوف آشنایی پیدا کنم، متحیر بودم که چرا ایرانیان یا فارسی‌زبانان با این اندیشمند چندان یا اصلاً آشنا نیستند و چرا هیچ اثری از او به فارسی ترجمه نشده است! به ویژه وقتی دعوی نظری بزرگی را که سر اندیشه‌های او در آلمان در گرفته بود مرور می‌کردم (همان مناقشهٔ نظری پرهیاهو میان نولته و هابرماس در دههٔ ۱۹۸۰ که به «دعوی تاریخ‌نگاران» معروف است)، بیش از پیش بر من مسجل شد که گویا ما در انتقال اندیشه‌های غربی گاه بسیار یکسویه عمل کرده‌ایم. چطور ممکن است وقتی دعوی نظری بزرگی در غرب پدید آمده است، ما اندیشمند یک سوی این مناقشه، یعنی یورگن هابرماس را به خوبی می‌شناسیم و می‌ستاییم، آثارش را ترجمه کرده‌ایم و منبع و مرجع بسیاری از آثار و رساله‌های ما بوده است، اما متفکر آن سوی دعوا، یعنی ارنست نولته را نه تنها نمی‌شناسیم و اثری از او ترجمه نکرده‌ایم، حتی در کمال شرمساری نامش را هم نشنیده‌ایم؟ لازم بود این کاستی در اسرع وقت جبران شود. به همین دلیل تصمیم گرفتم آثار اصلی او را به فارسی ترجمه کنم. ابتدا کتاب *جنش‌های فاشیستی: بحران نظام لیبرال و تکامل فاشیسم* و سپس اثری دیگر و البته کم‌حجم از او با عنوان *قرن بیستم: ایدئولوژی‌های خشونت* را ترجمه کردم که هر دو در نشر ققنوس منتشر شده است. افزون بر این، دو کتاب در بارهٔ او منتشر کردم: یکی کتابی با عنوان *ارنست نولته: سیمای یک تاریخ‌اندیش*، نوشتهٔ زیگفرد گرلیش (نشر ثالث، ۱۳۹۶) که بهترین تک‌نگاری برای آشنایی با نیم‌قرن

زندگی نظری و اندیشه‌های نولته است و از قضا در ایران در جایزه کتاب سال ۱۳۹۷ کتاب شایسته تقدیر شناخته شد، و دیگری کتاب *آشوویتس یکتا؟ ارنست نولته، یورگن هابرماس و ۲۵ سال دعوی تاریخ‌نگاران* (نشر کویر، ۱۳۹۵) که به همان مناقشه نظری معروف میان نولته و هابرماس می‌پردازد و به ویراستاری ماتیا بروکوب منتشر شده است. اما کتاب‌های اصلی ارنست نولته مانده است و در طول سال‌های آینده می‌کوشم به مرور بقیه آثارش را نیز که همگی بسیار پر حجم و در نتیجه ترجمه‌شان بسیار زمانبر است، به فارسی برگردانم. تنها افسوس می‌خورم که او دیگر در میانمان نیست تا شاهد انتشار نسخه فارسی یکی دیگر از آثارش باشد؛ اتفاقی که یقین دارم بسیار مایه خرسندی‌اش می‌شد. وقتی ترجمه فارسی کتاب *جنبش‌های فاشیستی در زمستان ۱۳۹۳* منتشر شد، او زنده بود و نسخه‌ای از آن را به عنوان هدیه تولد نود و دو سالگی‌اش برایش فرستادم. در پاسخ برایم نوشت: «مدت‌ها بود این قدر خوشحال نشده بودم.» نولته بر نسخه فارسی آن کتاب مقدمه‌ای نوشته بود و به رغم کهولت سن، از هیچ لطف و کمکی به من دریغ نمی‌کرد. چندین دهه بود که تابستان‌ها با همسرش به خانه‌ای روستایی بیرون از برلین می‌رفت و یاد دارم در تابستان ۱۳۹۲ که نیاز بود با او در تماس باشم، با دشواری فراوان اینترنت و رایانه‌ای برای خانه روستایی خود فراهم کرده بود تا بتواند پاسخم را بدهد، در حالی که همه مشکلات معمول فردی نودساله را داشت. وقتی ترجمه کتاب *آشوویتس یکتا؟* منتشر شد، نسخه‌ای از آن برایش فرستادم. آن زمان ناخوش‌احوال بود و به دلیل مشکلات ریوی در بیمارستان بستری بود. همسرش که او نیز بانوی کهنسالی است، در نامه‌ای برایم نوشت نولته به رغم ناخوشی با علاقه فراوان نسخه فارسی کتاب را بر تخت بیمارستان تورق می‌کرد. اما متأسفانه نولته از آن بیمارستان به خانه بازنگشت و در بیست و هشتم مرداد ۱۳۹۵، چشم از جهان فرو بست و این حسرت برای من ماند که ترجمه سایر کتاب‌هایش را برایش بفرستم. اما هرگز فراموش نمی‌کنم که به او قول داده‌ام با کمال افتخار بکوشم مهم‌ترین آثارش را به فارسی برگردانم؛ آثاری که یکی از دیگری مهم‌تر و گرانسنگ‌تر است و یکی از واپسین‌های آن همین کتابی است که در دست دارید. اما نولته که بود و چه کرد؟

مرور نیم‌قرن زندگی نظری متفکری چون نولته در این مقال نمی‌گنجد و برای آشنایی

با او پیشنهاد می‌کنم بنگرید به کتاب *ارنست نولته: سیمای یک تاریخ‌اندیش* که پیش‌تر به آن اشاره کردم. اما این‌جا تنها در چند سطر چند فراز و فرود مهم از زندگی او را روایت می‌کنم. نولته در ژانویه ۱۹۲۳ به دنیا آمد. ده‌ساله بود که هیتلر به قدرت رسید و هفده‌ساله که آتش جنگ جهانی دوم شعله‌ور شد. او از خانواده‌ای کاتولیک سر برآورده بود و کاتولیک‌ها عموماً روی خوشی به هیتلر و جنبش ناسیونال‌سوسیالیستی‌اش نشان ندادند. آتش جنگ داغی سوزان بر سینه خانواده ارنست جوان گذاشت و برادر بزرگش در جنگ کشته شد. خود او به دلیل معلولیت ناچیزی که در انگشتان دستش داشت، نمی‌توانست خدمت نظامی انجام دهد، به همین دلیل از رزم معاف شد و خدمت جایگزین انجام داد. به تعبیری او از کودکی بیش‌تر به «بچه‌درس‌خوان‌ها» می‌مانست تا پسر بازیگوش و ماجراجویی که در جوانی بخواهد اندام ورزیده‌ای به هم رساند، شبیه الگوی مطلوب ناسیونال‌سوسیالیست‌ها باشد و رزمنده‌ای قابل شود. سنگری که او برگزید دانشگاه بود. فلسفه خواند، شاگرد مارتین هایدگر، فیلسوف نامدار آلمانی، بود و رابطه بسیار خوبی با استاد داشت. قرار بود رساله دکتری‌اش را نزد هایدگر بنویسد که این برنامه به دلیل همزمانی با واپسین سال‌های پرآشوب جنگ محقق نشد. او پس از جنگ نزد او یگن فینک، همکار نزدیک هایدگر، رساله دکتری‌اش را در باره مارکسیسم و ایدئالیسم آلمانی نوشت.

از فضای دانشگاه دور شد و سال‌ها مشغول تدریس در دبیرستان‌ها بود، اما در این مدت پژوهش‌های خود را برای دستیابی به شناختی تاریخی-فلسفی از «فاشیسم» پیش برد که نتیجه آن کتابی سترگ و ماندگار شد با عنوان *فاشیسم در دوران آن* (چاپ ۱۹۶۳). نولته با این اثر که همچنان تجدید چاپ می‌شود، به یکباره در بالاترین جایگاه تاریخ‌پژوهشی آلمان جای گرفت. همین کتاب بی‌درنگ به عنوان رساله پسادکتری‌اش پذیرفته شد و به درجه استادی ارتقا یافت و تدریس در کرسی تاریخ جدید اروپا را آغاز کرد؛ حرفه‌ای که تا سال ۱۹۹۱ در آن خدمت کرد، ابتدا در ماربورگ، سپس در دانشگاه آزاد برلین و هر از گاهی به عنوان استاد مهمان در یکی از دانشگاه‌های معتبر جهان. نولته با چند کتاب دیگر منظومه خود را در باره فاشیسم تکمیل کرد و در سال‌های بعد، ابعاد فاشیسم پژوهی خود را

گسترش داد و به منظومه‌ای «ایدئولوژی پژوهانه» رسید که یک پای ثابت آن مارکسیسم و بولشویسم بود. اوج این پژوهش‌ها کتابی بود که بیست سال بعد در بارهٔ مارکسیسم نوشت، با عنوان *مارکسیسم و انقلاب صنعتی* (چاپ ۱۹۸۳). اما تندبادهای پریشان‌کننده‌ای در انتظارش بود که خود هیچ تصور را نمی‌کرد. در ۱۹۸۶ یورگن هابرماس، فیلسوف آلمانی، در پاسخ به مقاله‌ای که نولته نوشته بود، نقد تند و مفصلی را روانهٔ مطبوعات کرد و در این نوشته‌اش باندی چهارنفره از تاریخ‌نگاران، به ویژه نولته را متهم کرد به این‌که ناسیونال‌سوسیالیسم — و این طبعاً یعنی هیتلر — را توجیه می‌کند. این آغاز بزرگ‌ترین دعوای نظری، موسوم به «دعوای تاریخ‌نگاران»، در آلمان پساجنگ بود که به مدت دو سال در عرصهٔ روزنامه‌ها، مجلات و شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی جریان داشت و خاکستر آن هنوز هم گرم است.^۱

نولته پس از این مناقشه تا حد زیادی از سوی رسانه‌ها منزوی و بایکوت شد، اما زایایی نظری او بیش از پیش ادامه یافت و چندین اثر فلسفی در دههٔ ۱۹۹۰ منتشر کرد؛ از جمله دو کتاب بسیار مفصل، یکی در بارهٔ تاریخ‌اندیشی در قرن بیستم و دیگری در بارهٔ وجود تاریخی انسان. کتاب‌های دیگری نیز در بارهٔ زندگی سیاسی هایدگر و همچنین نیچه و نیچه‌گرایی منتشر کرد. نولته تا پیش از «دعوای تاریخ‌نگاران» در اوج شهرت و اعتبار بود و طبیعی بود که این انزوای تحمیلی پس از آن مناقشه برای او می‌توانست قدری مایهٔ سرخوردگی باشد. از آن پس نیمه‌مهاجرتی به ایتالیا کرد و گفتگوهای خود را به شکل راحت‌تری با اندیشمندان ایتالیایی و فرانسوی ادامه داد. وقتی به دههٔ هشتاد زندگی خود نزدیک می‌شد، حادثهٔ بهت‌آور حمله به برج‌های مرکز تجارت جهانی در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ رخ داد و مسئلهٔ اسلام‌گرایی فکرش را مشغول کرد. او پس از چند سال مطالعه و جمع‌آوری اطلاعات در هشتادوشش‌سالگی کتاب *اسلام‌گرایی: سومین جنبش مقاومت رادیکال* (۲۰۰۹) را منتشر کرد. واپسین اثر او نیز در ۲۰۱۴، دو سال پیش از آن که چشم از جهان فرو بندد، منتشر شد.

نولته اندیشه‌هایی مناقشه‌برانگیز داشت، اما به گمانم بخش عمدهٔ این مناقشات ریشه

۱. برای توضیح بیش‌تر بنگرید به پانوشته ص ۳۰.

در فضای هیستریک و روان‌رنجورانه‌ای دارد که بر روان جمعی آلمانی‌ها — به دلیل جنایاتی که ناسیونال‌سوسیالیست‌ها به نام مردم آلمان مرتکب شده‌اند — حکمفرماست؛ چنان‌که نولته در ایتالیا یا فرانسه متفکری مناقشه‌برانگیز نبود و با آغوش باز از او استقبال می‌شد. نظرات در باره او بسیار متفاوت است: برخی او را توجیه‌گر ناسیونال‌سوسیالیسم می‌نامند و برخی دیگر او را اندیشمندی بزرگ و بی‌همتا می‌دانند. اما وقتی برای مثال در همین کتاب *اسلام‌گرایی می‌بینیم* نولته چگونه بی‌پروا در فضای زودرنج آلمان صهیونیسم را با ناسیونال‌سوسیالیسم مقایسه می‌کند و حتی از نوعی یهودی‌ستیزی مشروع میان فلسطینی‌ها سخن می‌گوید، دیگر متعجب نمی‌شویم چرا او به چهره‌ای مناقشه‌برانگیز تبدیل شده است. در آلمان بیان چنین موضعی در باره اسرائیل افزون بر آزاداندیشی به شهادتی بی‌نظیر نیز نیاز دارد، زیرا در آن‌جا افراد به دلایلی گاه بسیار ناچیزتر از این نیز به سادگی به یهودی‌ستیزی متهم و بایکوت می‌شوند. به هر روی، آشنایی با اندیشه‌های نولته و روایت ایدئولوژی‌نگرانه‌ای که او از تاریخ جهان به دست می‌دهد، بی‌تردید برای ما ایرانی‌ها گشاینده درجه‌های جدیدی برای فهم تاریخ خود و جهان و نیز در نهایت برای فهم وجود تاریخی انسان است.

از آن‌جا که نولته به ضرورت روند کتاب از بسیاری از رخدادها و شخصیت‌ها شتابان عبور می‌کند، کوشیده‌ام با پانوشته‌های فراوان به خواننده در درک مباحث کمک کنم. یادداشت‌های نویسنده نیز که با اعداد متوالی داخل پرانتز نشانه‌گذاری شده است، یکجا در پایان کتاب می‌آید. کار ترجمه هر قدر هم که صبورانه و دقیق باشد، باز هم خطاخیز است و امیدوارم در این کار مرتکب اشتباهات زیادی نشده باشم. در پایان از همکارانم در نشر ثالث بسیار سپاسگزارم که مانند همیشه کاستی‌های مرا پوشش داده و این اثر را با بهترین کیفیت ممکن به انتشار رسانده‌اند.

مهدی تدینی

اردیبهشت ۹۹